



خلافت فقیه از جان آزاری برآمده است

نگارش: مردو آناهید ژوئن 2011

ولایت فقیه، خلافت اهریمن است. این حکومت با هر گوهری، که از فرهنگ ایران نشان داشته باشد، دشمنی و کینه می‌ورزد. زیرا ارزش‌های فرهنگ ایران، پستی و فرومایگی شریعت اسلام را آشکار می‌کنند. فرومایگان با آذرخش خرد و هر دانشی، که به هسته‌ی ناشناخته‌ها راه یابد، در ستیز هستند.

زیرا پهنه‌ی دانش بی‌کرانه است و انسان، با کاربرد خرد و ابزار دانش، رازهای سربسته را می‌گشاید. هر رازی که از ناشناخته‌های انسان گشوده شود، اشاره‌ایست به نادانی و کوراندیشی شریعتمداران.

از این روی این نابخردان از نام هسته‌ها، شاخه‌ها و چشمه‌های دانش می‌ترسند. آنها از ناچاری و از نیاز، آن هسته‌ها و چشمه‌ها را با پسوند "اسلامی" بازگو می‌کنند. بسان این که بگویند: فیزیک اسلامی یا هنر اسلامی. این دروغ‌نویسند که در سیاهچال نادان پروران، زیست داشتن و به انبار دانش‌پژوهان دستبرد زدن.

این بردگان دانش‌ستیز، هر دانشگاهی را با پسوند "اسلامی" ننگین ساخته‌اند. اهریمن سرشتان برآند، در این کوره‌های اندیشه سوز، به نام دانشگاه، مینوی جویندگی و خردورزی را، که در دانشجویان برانگیخته شده است، به زهر آب شریعت اسلام آلوده سازند.

اشاره‌ای به روان زیستن:

برخی از نشانه‌های فرهنگی، که در بینش ما بر جای مانده‌اند، ناخواسته و ندانسته، روان زیستن را در مردمان ایران افشانده‌اند. با این که، ما در بازده و برآیند هستی آن نشانه‌ها فرو رفته‌ایم، کارکرد و زاینده‌ی آنها را نمی‌شناسیم، کردار وجود آنان را، یعنی مینوی هستی خودمان را، با سخن، به بازی گرفته‌ایم.

هستی اهریمن از زشتی و زشتکار است. برآیند همه‌ی زشتی‌ها و ناخوشی‌های جهان نیروبخش هستی و توانایی اهریمن است. اهریمن خشونت است، پلیدی است، جان آزاری، ستمکاری و زدارکامگی است. هر زشتی، چه از کردار، چه از اندیشه‌ی برآید، نشانی از هستی اهریمن است.

اگر ما اندکی چشم جان را بگشاییم، اهریمن را زنده و زاینده در هر بخشی از سامان آشفته‌ی

ایران خواهیم دید.

آهورا از زیبایی، از نیک‌اندیشی و از نیک‌کرداری هستی می‌یابد. برآیندِ همه‌ی جانها و زیبایی‌ها و شادی‌ها و خوشی‌ها، هستیِ آهورا را نمودار می‌سازند. پرورش و پرستاری از جانها و پدیده‌های جان‌بخش به هستی و زاینده‌گیِ آهورا نیرو می‌بخشند.

در این جهان‌بینی، آهریمن و آهورا از اندیشه، از کردار و از رفتار انسان آفریده می‌شوند. مردم می‌توانند با جشن، در پایکوبی و میگساری، شادی را، یعنی آهورا را پدیدار سازند. مردم هم می‌توانند با خشونت، در جان‌آزاری و کینه‌توزی، اندوه را، یعنی به کردار، آهریمن را بزنند.

در این بینش، پدیده‌ای بر کردارِ مردم دیدبانی ندارد، آربابی برای آنان دستور زندگی نفرستاده است، دژخیمی کردار آنها را سزا نمی‌دهد.

مردمی، که با زشتی و زشتکاری بیامیزند، هستی و روانِ زیستن، در آن مردم، با هستی و انگیزه‌های آهریمن همانی می‌یابند. آن مردم در اندیشه و به کردار آهریمن را می‌آفرینند. پلیدی‌ها و زشتی‌ها زندگانیِ آنان را ساختار می‌باشند. اگر اندیشه‌ی همین مردم، از شراره‌ی خرد، روشن بشود، آنها از زشتی و زشتکاری پرهیز می‌کنند، آهریمن در هستیِ آنان می‌میرد.

انسان از سرشتِ خود به زیبایی، مهربانی و خوش زیستن گرایش دارد. مردمی که، از زیبا ساختن جهان، از پرورش دادنِ جان، از دوست داشتنِ آزاده‌گی، خود را شادمان نسازند، در اندیشه و از کردارِ آنها آهورا نمی‌روید و در هستیِ آنان آهریمن می‌آمیزد. در چنین مردمی خوشی به اندوه و شیرینی به تلخی می‌گراید.

نیاکان ما از چنین بینشی برخوردار بوده‌اند، دریغا که مزه و روانِ این فرهنگ از پهنه‌ی پندارِ همگان فراموش شده‌اند. زیرا هزاره‌هاست که ستمگرانیِ آهرمن سرشت، نیروی خرد و توانِ اندیشه را از انسان دزدیده و در اراده‌ی الله قهار گنجانده‌اند.

دیگر انسان خودش آفریننده‌ی زشتی و زیبایی نیست و آنکه او به برده‌ای ناتوان و نابخرد دگرگون شده است. انسانی که عبدِ الله شده، او مخلوقی پست و نادان است که برای کردار زشتش، پس از مرگ، پاداش می‌گیرد. بالاترین وظیفه‌ی او، در کعبه، به دور سیاه سنگ، چرخیدن است و پُر ارج‌ترین عبادتِ او، جانورکشی است که با بی‌شرمی آن را عید قربان نامیده است.

شگفتی نیست که خلیفه و محتسبانِ الله، که به دروغ خود را رهبر و پاسدار خوانده‌اند، از آزار و شکنجه دادن به گرفتاران و آزاده‌گان سرمست می‌شوند. افزون بر این الله آنها را به تماشای سوختنِ دگران‌دیشان امید می‌بخشد.

کسانی که می‌پندارند، در راه زندگی، نیاز به اوامرِ کژاندیشی فقیه دارند، نیاز به احکام پوسیده‌ی جهادگرانِ بیابانگرد دارند، نیاز به کمکِ مردگانِ هزارساله دارند، آنها بردگانی بدونِ خویشتن

هستند که کیستی آنان از سرشتِ اهریمن برآمده است.

آنها نیستی را در راستکاری و هستی را در زشتکاری می‌پندارند، آنها در هنگام هر جانستانی "الله اکبر" را فریاد می‌زنند. خرد و وجدانِ این کسان، در تاریک‌سرای اسلام، به زنجیر ایمان گرفتار شده‌اند. به جز این مردمان، که آنها از جان پروری بیزار هستند، چه کسانی می‌توانند:

بیکر انسانی را، در زیر تازیانه، بشکافند؟

جوانان را، به شکرانه‌ی الله، به دار بیاویزند؟

جانِ انسانی را، با پرتابِ سنگ، بیازارند؟

به هر روی، از احکام شریعت چنگ‌های اهریمن روییده و بر مردم ایران حاکم شده‌اند.

پس‌ماندگان خلافت: زاینندگان بیدادگری و ستمکاری هستند، آنها از کژی و از زشتی، هستی یافته‌اند، بدون کژکاری و زشتکاری نیست خواهند شد. از این روی، هزار و چهارصد سال است که خشم‌آوران، بینشِ تاریک و زشتِ خود را در ایران گسترده‌اند تا به نیروی عباد الله پیوسته زنده و زاینده بمانند.

از اهریمن سرشتان، پیوسته کژی، زشتی و ستمکاری می‌رویند. در شریعت اسلام هیچ نشانه‌ای، در سوی مهرورزیدن و همبستگی با جانداران، حتا در سوی پیوند با مردمان نامسلمان، وجود ندارد، زیرا ریزه‌های هستی جهادگران از خشونت و کینه‌توزی برآمده‌اند.

انساندوستی و بر پاداشتنِ جشن‌های همبستگی، دگرسو با برده‌پروری و گورپرستی هستند. اسلام و گندآب آن، یعنی ولایت فقیه، از بنده بودن و نادان بودنِ انسان پیدایش یافته‌اند. سخنانی که، در قرآن، به انسان‌ستیزی آشکار نیستند، آن سخنان به کردار، برای فریب انسان‌دوستان و پوشاندنِ زشتی‌های شریعت، به کار رفته‌اند.

شریعت اسلام به کردار، هر گوه‌ری را که در بینشِ مردمانِ پیش از اسلام ارزشمند بوده است، به زهر انسان‌ستیزی آلوده ساخته است.

جهادگرانِ اهریمن‌سرشت، از همان آغاز که نیش‌های زهرآگین خود را در گلوی ایرانیان فرو نشانده‌اند، همه‌ی ارزش‌های فرهنگ را، که نمایان‌کننده‌ی پستی شریعت اسلام بوده‌اند، ویران ساخته یا به زهر اهریمنی آلود کرده‌اند.

این فرومایگان، پس از کشتارِ بسیار، سرکوب شدگان را، با ریسمانِ الله، به بردگی درآورده‌اند. نام ایرانیان و نام شهرها و دهکده‌های ایران را، به اسم‌های خشم‌آوران، برگردانده‌اند، برخی از ارزش‌های فرهنگی، که توان نابود کردنِ آنها را نداشته‌اند، با درونمایه‌ی اهریمنی، بی‌آلوده‌اند. این خشم‌آوران، جشن‌های سرورآفرین ایرانیان را نفرین کرده‌اند یا آنها را با خشونت‌های اسلامی ننگین ساخته‌اند.

این نامردمان، هزار و چهارصد سال، در کار سوختن و ویران ساختن زیبایی‌هایی هستند که آن زیبایی‌ها چشم و جان آنها را می‌آزارند. حکومت اسلامی، یا جان ستیزانِ آهریمن سرشت، در رسانه‌های خود، با بی‌شرمی به دروغ، از تبهکاران با نام‌های ایرانی گزارش می‌دهد، به این گمان، که از این راه، می‌تواند نشانه‌های درخشانِ فرهنگی را به زشتی بنماید.

این ابلهانِ کژپندار و زشتکار، هوش و توان آن را ندارند که بتوانند: زیبایی را در هستی نام‌های ایرانی شناسایی کنند. آنها از نادانی، ویژگی‌های کرداری را با نام‌کننده‌ی آن کار پیوند می‌دهند.

شکوه فرهنگی در بینشِ نیاکان ایرانی است که آنان با خردمندی، نام‌ها را در پیوند با گوهرِ دانش خود آفریده‌اند. کژروان و تبهکاران را به نام‌های ایرانی پیوند زدن از ارزشِ فرهنگ نامگذاری در ایران نمی‌کاهد. هسته‌ی این نام‌ها نشان دهنده‌ی زیبایی‌های بینش و دانشِ ایرانیان است. این کرم‌های پلید نمی‌توانند گوهرِ این بینش را با آتش خشم خود بسوزانند.

نام‌هایی بسانِ فرشید، جمشید یا فرانک و روشنک، از دیدگاهِ بلندِ آزاده‌گی آفریده شده‌اند، آنها با اسم‌های عبدالله، عبدالمطلب یا کلثوم و سکینه، که از ژرفای برده‌منشی برآمده‌اند، دگرسو هستند. این بلندی یا پستی به چشمه‌ی زیبایی یا به گندآبِ زشتی بستگی دارد که منشِ پیشینیان در آن روییده است.

نام‌های ایرانی پیام‌آورِ بینشِ نیاکان ما هستند، آنها نماینده‌ی کارکرد و منشِ دارندگانِ نام نیستند.

روشن است که حکومتِ آهرمن‌سرشتان نمی‌تواند تندیس دلاوران ایرانی را افراشته ببیند. افزون بر این که، نام‌های آریوبرزن، آرش، کاوه، فردوسی و پورسینا، هستیِ اسلام را می‌لرزاند، والیان اسلام از شنیدنِ نام‌های ضحاک، آهریمن، دیو و ابلیس هم رنج می‌برند. زیرا این نام‌ها نمادِ پستی و ستمکاریست که چهره‌ی زشت ولایت فقیه را یادآور می‌شوند.

شگفتی در این نیست که آهرمن‌چهرگان با نمادهای فرهنگ ایرانیان در ستیز هستند. زیرا هستیِ آنان در سرکوب کردنِ گوهردانه‌های این فرهنگ است. شگفتی در این است که بسیاری از میهن‌پروران هنوز با گوهرِ فرهنگ ایران کمتر آشنایی دارند، آنها بیشتر پوسته‌های این ارزش‌ها را می‌شناسند، با درون مایه‌ی آنها بیگانه‌اند.

مردو آناهید